



متن حاضر خلاصه‌ی کتاب دغدغه‌های فرهنگی است که توسط انتشارات صحبا به چاپ رسیده و دوست عزیز ما آقای حسینی به تلخیص آن پرداخته. امیدوارم این یادداشت شما را با دغدغه‌های فرهنگی مقام معظم رهبری بیش از پیش آشنا کند.

این کتاب شرح مزجی یکی از سخنرانی‌های معظم له در سال 83 است به وسیله دیگر بیانات ایشان

فصل اول: طرح دغدغه :

اللهم سدد السننتنا بالصواب والحکمه

مجموعه‌ی حاضر (قشر فرهنگی جبهه خودی چه خصوصی چه دولتی) بخش مهمی از 313 نفر بدر روزگار هستند

در مواجهه دو نیروی حق و باطل بقای هر نیرو نشان دهنده حقانیت آن است زیرا که سنت هایلر عالم به کمک او می‌شتابند

بنده از اوضاع سیاسی و اقتصادی دغدغه ندارم اما در عرصه فرهنگ بنده به معنای واقعی کلمه احساس نگرانی می‌کنم و حقیقتاً دغدغه دارم این دغدغه از آن دغدغه‌هایی است که آدمی گاهی ممکن است نصف شب هم از خواب بیدار شود و به درگاه پروردگار تضرع کند من چنین دغدغه‌ای دارم البته در سخنرانی‌ها از این دغدغه با مردم نخواهم گفت اما نمی‌شود که به شما نگویم این دغدغه شبیه دغدغه در میدان جنگ است

درست است که مقوله فرهنگ در موارد بسیاری شامل رفتارها هم می‌شود لیکن اساس و ریشه فرهنگ عبارت است از عقیده و برداشت و تلقی هر انسانی از واقعیات و حقایق عالم و نیز خلیقات فردی و خلیقات اجتماعی و ملی

مراد ما از فرهنگ همان ذهنیت هاست که به افراد جهت می‌دهد (مثل ذهنیت بسیجی در میدان نبرد و اعتقاد به راه و مسیر خود) که این فرهنگ + استعدادها و امکانات (نیروی بسیجی و امکاناتش) رفتارهای او را سامان می‌دهد برای همین مداد العلماء برتر از دما الشهداست چون علما باعث ایجاد نرم افزار فرهنگ در سخت افزار جسم انسان می‌شود

من کار فرهنگی را با هیچ کار دیگر و با هیچ سازندگی و بنای دیگر قابل مقایسه نمی‌دانم

واقعا امروز کار فرهنگی کشور زمین افتاده است

کار فرهنگی را باید به خبره این کار سپرد هرکسی نباید وارد شود (پس باید در کار فرهنگی خبره شد)

بسیاری از کسانی که به ظاهر کار فرهنگی می‌کنند در باطن کار، کار سیاسی است در یکی دو سال قبل گروهی فرهنگی نزد من آمد توصیه کردم کار سیاسی نکنید خداروشکر کلی متصدی دارد منظورم باند بازی‌ها و کارهای اجرایی سیاسی است و گرنه روشن کردن ذهن مردم و بصیرت سیاسی دادن خود کار فرهنگی است

دغدغه‌ی از بین رفتن فرهنگ جنگ فرهنگ و روحیه انقلاب دارم

در صورت محکم شدن پایه فرهنگ کشور کار کشور روی غلتک خواهد افتاد

بنده به شما فرهنگیان پیشنهاد عملی نمیدهم خودتان باید بشینید و برنامه بریزید و عمل کنید

فصل دوم : منشا انقلاب اسلامی

الم تر كيف ضرب الله مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها في السماء

هر پدیده در صورتی پایدار و بارور می شود که اصل و ریشه‌ی پاک و طیب داشته باشد

مقایسه انقلاب با سه انقلاب فرانسه شوروی و الجزایر (بقیه تغییر سیاسی اجتماعی است تا انقلاب) بعد از 20 سال از پایان انقلاب :

فرانسه : 20 سال بعد از انقلاب شخص بناپارت مستبد حکومت می کند و انقلاب به هیچوجه به خواسته اش (حرف های روسو و ولتر، آزادی و ...) نرسیده اول انقلابیون حکومت کردند بعد عده ای افراطی اینها را به سازش متهم کردند انقلاب کردند و انقلابیون اولی را اعدام بعد انقلابیون سوم دومی ها را به جرم تندروی از صحنه کنار زدند و همه را تبعید کردند بعد ناپلئون با زیرکی شد پادشاه!!! روز از نو روزی از نو بعد از ناپلئون پادشاهی باز رسید به بوربون هاو لویی 18 تقریبا فرانسه تا صد سال بعد از انقلاب دچار اضطراب بود

انقلاب اکتبر : 20 سال بعد از انقلاب دیکتاتوری مخوف استالین با کلی اعدامی و تبعیدی بر سر کار آمد از انقلاب فقط یک کت نیم تنه باقی ماند که آن هم بعد از استالین از بین رفت کارگر و پروتالیا و ... همه فراموش شدند(البته از اول حاکمیتشان هم حکومت کارگری فقط اسم بود)

انقلاب الجزایر : 19 سال بعد از پیروزی به آنجا سفر کردم با اینکه انقلاب اسلامی دینی بود ولی یک روز حکومت دینی در آنجا حکومت نکرد از همان اول فرانسه فرهنگ خود را در آن نفوذ داد طوری که یکی از بزرگانشان در دیدار بامن واژه ای را به عربی نمودند به فرانسوی از همراهش پرسید!!! فقط چند سال مواضع استقلالی در قبال مسایل جهانی می گرفتند که آن هم تمام شد

اینکه انقلاب ما بعد از 20 سال اینگونه سراپاست نشاندهنده بنیه قوی این انقلاب است

چرا شوروی با انقلاب ما بد بود در حالی که ما رقیبش و دستگاه های استراق سمع و پایگاه های رقیبش را از ایران بیرون کردیم؟ چون ایجاد یک حکومت دینی در مجاورت با شوروی تمام رشته های آنان را پنبه می کرد

در این مبارزه(انقلاب) ما از تاکتیک های ضد اسلامی و غیر اسلامی استفاده نکردیم رهبر ما یک دروغ مصلحتی نگفت و این یک شیوه و یک منش اسلامی است

اگر شما به تنگناهای زندگی بشر نگاه کنید خواهید دید بیشتر با سرانگشت ایمان باز شده نه علم جایی که علم در آنجا پیاده و ناتوان است ایمان کشورها را نجات داده

فصل سوم : فرهنگ و هنر ایران و انقلاب

اسم انقلاب را در مورد تحول عظیم تاریخی مقطعی تعیین کننده ملت ایران کوچک می بینم

این انقلاب عظیم نیاز به ادبیات و هنر عظیم دارد

این تمدنی که دنباله این تحول (انقلاب اسلامی) خواهد آمد بالاترین دنیا را تحت الشعاع قرار خواهد داد این تمدن نیاز به ابزارهای فراوان دارد که بهترینش رساترینش موجزترینش نافذترینش هنر است (65)

کسانی که میگویند این انقلاب به هنر و ادبیات کاری ندارند خیلی پرت از معرکه اند خیلی دورند و نمیفهمند اصلاً چه دارند می گویند

این انقلاب اگر در کشوری که زبان پرفررفیتی مثل فارسی نداشت ظهور می کرد معلوم نبود چه بلایی سرش می آمد

ما امروز به یک زبان قوی که داریم به یک فرهنگ و تاریخ غنی که داریم به یک ذهنیت فرهنگی در بین مردمان که داریم و به یک هنر سطح بالا که نداریم به شدت نیاز مندیم

همه ابزارهای مورد نیاز را داریم اما سرهم کننده ی اینها پر کننده ی این ظرف از محتوی فرهنگی یعنی هنر را نداریم

همه چیز عوض میشوند روابط ابزارها و... اما مفاهیم انسانی و شرافت های انسانی و حسن و قبح های عقلی تغییر ناپذیرند

اسلام در قالب هنر عرضه شد (قرآن) و پیامبر ص تا جای ممکن از ظرفیت شعر استفاده کرده اما ما در انقلاب این را نداریم

درباره ایران قبل از اسلام اطلاعی نداریم اگرچه می شود فهمید که یک ملت بزرگ با آن خصوصیات قاعدتاً فرهنگ بالعی داشته این را اجمالاً می شود فهمید

امروز ما از لحاظ فرهنگی آن پختگی و بلوغ کافی را نداریم در بعضی از رشته های فرهنگی در درجه 2 و 3 هستیم یعنی تازه کاران تاریخ از ما جلو افتاده اند لکن ما زمینه و چشمه را داریم منبع عظیم فرهنگی و فکری هنوز در سینه این ملت می جوشد چرا عقب ماندیم؟ از قاجار به ما شبیخون زدند و از خواب و غفلت ما استفاده کردند و فرهنگ خود را بر ما تحمیل کردند البته روشنفکران نسل اول هم کمکشان بودند (ملکم خان) فرهنگ خودشان ترتیب خودشان را به صورت کامل نیاوردند آنهایی که مربوط به شهروندان درجه دومشان بود به ما تحمیل کردند

ما را به گذشته 1300 سال اسلامی بدبین کردند و پریدند به قبل از اسلام غافل از اینکه گذشته مورد نظرشان در مقابل تمدن اسلامی یک تمدن بدوی بود

تمدن مدرن کروات بسته اروپایی دارای عناصر واضحی از تمدن های بدوی است (کیفیت غذا خوردن و معاشرت)

در اقتباس از فرهنگ های دیگر انسان باید بین صد دارو مورد نیاز خود را انتخاب کند نه اینکه چیزی که نیاز ندارد را به او بخوراند اما آنها هرچه به ما تزریق کردند مسموم و مخدر و نامناسب بود این تکمیل فرهنگ نیست که غرق شدن در فرهنگ دیگر است

در فرهنگ غرب چیزهای مورد نیاز ما بسیار است که حیاتی هم هستند که اگر اینها نبود غرب با اینهمه فساد به اینجا نمی رسید (نظم و پرکاری)

مضمون با تغییر فراوان: فرهنگ است که حرف آخر را می زند در یک جنگ سلاح و تجهیزات فرع است ولی تفکر سرباز اصل است همینطور در بیرون آمدن از یک سلطه بیگانه

پیشرفت ملت بدون فرهنگ متعالی میشود انسان قوی هیکل بی عقل که زورش مورد استفاده دیگران قرار می گیرد

فرهنگ غرب محیطی است که علیرغم اینکه سعی دارد خودش را به آزاداندیشیمعروف کند به شدت متعصب است هر فرهنگ غیر خود را به شدت مورد تحقیر واهانت و فشار قرار می دهد(وحشی گری بربریت ارتجاع عقب افتادگی) همان تفکر قدیمی که غیر یونان بربری و بربرستان مثلا شیدا با حجاب برخورد می کند نه به خاطر حقوق زن که به خاطر یک عنصر خارج از فرهنگ غرب

استانداردهای جهانی که مدام از آن حرف میزنند که ایران باید خود را با آن منتبق کند همین فرهنگ غربیست

بسیاری از افراد نمی دانند که محتاج شنیدن شعر و دیدن انواع و اقسام هنر هستند مثل کسانی که نمی دانند به ویتامین خاصی احتیاج دارند طبیعیست که باید برایش فراهم کنند

جامعه دینی بالقوه فرهنگی است چرا که آمال و آرزوی فرامادی دارد اما ممکن است با فعل فرهنگی نباشد مثل جامعه ما

غیر از گسترش کمی فرهنگ بین مردم (کتابخوان کردنشان و ...) باید از لحاظ کیفی کار کرد مثلا استعدادهای نویسندگی را دریافت و تولید کتاب کرد مردم ما بسیار باهنر هستند مثلا قریحه شعر گفتن یا هنر های دیگر در رژیم گذشته در این مورد نهایت کم کاری صورت گرفته مثلا حوزه سینما بیش از صد سال قدمت دارد اما اگر امروز از درجه صفر بالاتر است مختصری بالاتر است آثار کارپهلوی مربوط به دوران حضور نامیمونشان نیست مدت ها ادامه خواهد داشت

وقتی شعبه ای خاص از هنر را بلد نیستی مثل این است که انسان لغتی را فرانگرفته باشدملتی که سینما ندارد مانند این است که زبان مشترک را بلد نیست

اگر از من بپرسید داستان نویسی در کشور ما که از زمان شاهنامه قدمتن دارد قبل از انقلاب بقدر پیشرفت داشته می گویم مطلقا پیپیشرفتی نداشتیم یک اثر از مدعیان ایرانی گری نداشتیم که به زبان های دیگر ترجمه شود برعکس بقیه کشورها بعد از انقلاب کارهای نسبتا خوبی شد اما حرکت مناسب با شان این ملت و این توانها و استعدادها نیست

فصل چهارم : جریان روشنفکری بیمار

پایگاه روشنفکر توده ی مردمند همچنانکه قلمروی روشنفکری هم مردمند

بهترین و متعهدترین روشنفکران آن کسی است که فکرش را با عملش همراه کند باید خطرپذیر دلسوز باشد و ناز خود را بر دوش مردم نگذارد و منتهی نداشته باشد چرا که او هم از مردم می آموزد

اما در جامعه ما در زمان اول مشروطه قشر روشنفکر، بیمار یعنی وابسته به غرب و بی ایمان متولد شد روشنفکرانی که برای تحصیل به غرب میرفتند تنها با خود علم نمی آوردند بلکه اولاً هرچه که گیرش می آورد با خود آورده بود لهجه تکه کلام لباس خوراک حتی خصوصیت های اقلیمی خاص منطقه غرب ثانیاً برای فرهنگ خود پیشیزی ارزش قائل نبود و همه را غلط می دانست

در این تردیدی نیست که ما عقب بودیم و از علم دور اما یک فرهنگ غنی 1300 ساله داشتیم حجم کتبمان در آن زمان به مراتب بیشتر از غربی ها بود شجره نامه فرهنگستان غرب و دانشگاه های غرب میرسد به نقطه ای که متعلق به ماست یعنی آندلس اما روشنفکر ما همه را فراموش کرده بود

مثال برای روشنفکران بیمار : میرزا ملکم خان : ادعای روشنفکری و مبارزه با استبداد ماصالدین اما دلال رویترا!!!

میرزا فتحعلی آخوندزاده : وابسته به روسیه و بیشتر از مبارزه در راه سیاسی با دین مردم مبارزه می کرد

حاج سیاح محلاتی : مبارزه آشکار در کتاب سفرنامه اش با روحانیت

باخ خواندن کتاب مستوفی (شرح زندگانی من) به وضعیت علمداران روشنفکری زمان پی میبرید

همین روشنفکران بیمار سبب تغییر جنبش عدالتخواهی اسلامی به مشروطه غربی و روسی و تبدیل مجلس شورای اسلامی به ملی شدند

در بین علما اول کسی که اسم مشروطه را آورد سیدمحمد طباطبایی است که پسرش روشنفکر غربی است خود سید نمی توانست توضیح بدهد مشروطه چیست کاملا تحت تاثیر پسرش بود

مشکل جبهه حق در زمان مشروطه : عدالت می خواستند اما طرح مشخص نداشتند برعکس مشروطه که منقه بود ، اختلافات جزئی بین خودشان تا اینکه به مدد فضای سنگین تبلیغاتی کسی جرات نمی کرد از دین صحبت کنند اینجا بود که توده مردم که خواستار اسلام بودند (به جز چند شهر مثل تبریز و رشت و مشهد) دیگر دنبال مشروطه را نگرفتند بعد یکی یکی دینداران را حذف کردند شیخ فضل الله و حتی بهبهانی و طباطبایی که کندروتر بودند و با مشروطه خواهان ارتباط داشتند نتیجه همه اینها: 14 سال بعد از مشروطه استبداد رضاخان و کنار زدن همین روشنفکران مشروطه خواه رسیدیم به وابستگی مطلق

مردم اسلام را میخواهند ولو ندادند اسم اینکه میخواهند اسلام است (اسلام همان حق است که همه خواستار آن هستند)

روشنفکران غربی : محمدعلی فروغی : آستین سرداری ایران است دست داخل آن انگلیس شما ایرانی ها بدون انگلیس هیچ چیز نیستید

تقی زاده : اختراع ممنوع است همانکاری که غربی ها کرده اند خلاصه نظر من : ایرانی باید ظاهرا باطنا جسما و روحا فرنگی مآب شود

بعد از رضاخان عده ای از روشنفکران صادق به حزب توده پیوستند و از حمایت شوروی برخوردار شدند مثل مرحوم آل لحمد و البته بعد از آن یک نهضت توبه روشنفکران بوجود آمد که من مظهر آن را آل احمد و مرحوم دکتر علی شریعتی می دانم

آل احمد تعریف می کرد سلسله مراتب حزب را گزراندم تا رسیدم به جایی که گفتند اونور اتاق مسکو است تا فهمیدم وابسته به خارج هستم گفتم ما نیستیم و با خلیل ملکی نیروی سوم را درست کردند مخلص ها در این نیرو بودند

شریعتی میگفت مترجمان ما از مشروطه به اینور دو ترجمه خوب تحویل ندادند ببینید یک روشنفکر استاندارد پذیرفته شده قضاوتش این است که همه در خدمت انگلیس بودند و دو ترجمه خوب ندادند

بعد از 28 مرداد فضای خفقان و سکوت روشنفکران حاکم است

طبق صحبت جلال تعریف عوامانه روشنفکر در ایران عبارت بود از بی ایمانی غرب گرایی درس خواندگی

اینکه باید روشنفکر لامذهب باشد به خاطر تلقی اشتباه از دین و دین را منحصر در کلیسا مخالف علم دیدن

اما ما دیدیم شخصی میتواند متعبد و مذبی باشد در عین حال روشنفکر باشد (بهشتی مطهری)

با تعریف اینها علامه طباطبایی که کرین چندسال شاگردیش را می کند چون متعبد است روشنفکر نیست ولی فلان جوجه شاعر فرنگ دیده روشنفکر است و هرچی در فرنگ بیشتر بوده باشد روشنفکرتر است

روشنفکر ما وظیفه داشت در قضیه مصدق شعر بگوید کتاب بنویسد مقاله چاپ کند اما نکرد از آن مهمتر قضیه 15 خرداد صدای هیچکس درنیامد با آنهمه خونریزی به قول جلال روشنفکران دستشان را با خون 15 خرداد شستند!! اینها اینقدر از متن مردم دور بودند

نمایشنامه آباکلاه آبیکلاه (انگلیس و آمریکا) ماجرای روشنفکر آگاه در بالای پشتمان که به مردم آنچه را میبیند نمی گوید و در متن مردم نیست اگر هم پایین میآید تا خطری حس می کند باز به بالا می رود و از حادثه دور است (تصویر یک روشنفکر آگاه اما خاموش) من همان موقع که این نمایشنامه را دیدم گفتم خود این آقا همین روشنفکر در متن است (غلامحسین صادی)

مایک زندانی روشنفکر در دوران نهضت اسلامی نداریم برعکس از هر قشری از مردم داشته ایم

البته دو سال آخر انقلاب موج انقلاب خیلی از اینها را با خود همراه کرد

در میان این روشنفکران مدعی امروز کسانی بودند که در زندان نامه التماس و گریه می نوشتند ما اینها را میشناسیم کپ اما جوانان نمیشناسند

بعد از انقلاب اوایل روشنفکران توده ای فضا را قبضه کردند که البته بعد مدتی کنار زده شدند

جریان روشنفکری مذهبی هم از ابتدای قرن چهارم این قرن شروع به حرکت کرد علامه ، بهشتی طالقانی تقی شریعتی مطهری و ... پیشگامان این نهضت بودند البته این در اوج حرکت متفکران مادی و الحادی بود و البته کار آنها آسان بود چرا که ترجمه بود اما کار مذهبی ها برداشت از آیات و روایات بود

جریان روشنفکری اسلامی ابتدا در مصر و هند بوجود آمد آنها قبل از ما کار کردند ترجمه هایشان در اختیار بود اما کارشان عمیق نبود و البته همین ها هم مرهون سید جمال بودند

!!!!متفکر مسلمان در قبل از انقلاب سعی در طرد مارکسیسم و رد آن میکرد اما بالاخره در پستوی ذهن خود گرفتار آن میشد همان اشتباهی را کرد که در قرون پیش اتفاق افتاد یعنی گرفتار شدن در اندیشه یونان و ایجاد اشعری گری و معتزلی گری همه می خواستند قرآن را ترجمه و تفسیر کنند و از تفکرات الحادی بیم داشتند اما در نهایت در گوشه ای از ذهنشان گرفتار می شدند!!!!

شربعتی حرف لطیفی میزد: امروز در حال تولد نطفه تفکر اسلامی هستیم این سوال که اسلام با مارکس در کجا اشتراک دارد غلط است باید سعی کنیم تفکر ناب را بدون توجه به مکاتب دیگر استخراج کنیم

پشتیبانی روشنفکر فقط مادی نیست که گاهی اگر گرسنه هم باشد ولیل به او محل بدهند برایش کف بزنند کتابش را چاپ کنند

فصل پنجم: جریان روشنفکری و انقلاب

در زمین انقلاب افرادی در زمینه های مختلف روییده اند که دوعرصه ی آن یکی جبهه روشنفکری و دیگری جبهه هنر است که این دو از هم جدا هستند مورد نظر من حد مشترک این دو مقوله است این دو مقوله را هیچکس نمی تواند ادعا کند که بوجود آورده مثل جنگلی خود رو در زمین انقلاب بوجود آورده اند

مفهوم کفر پوشاندن روشنایی حق است که کافر واقعا مستحق خلد در آتش است البته نمی گویم اینها نجسند نه ما باهاشان زندگی میکنیم اما در حقیقت کافر دل و کافر باطنند(((نیاز به مطالعه بیشتر برای شناختن مخاطب 73/3/2)))

تیغ انقلاب در هیچ عرصه ای به اندازه این دو جبهه کند نبود انقلاب ما نتوانست آن دو جبهه را فتح کند روشنفکر وابستگی های خاص خود را دارد ما در برخورد با این روح حساس درست رفتار نکردیم

این حرف چرند را که اکثریت مردم نمیفهمند بگذارید کنار این حرف کهنه شده است مردم بودند که با فهم انقلاب کردند

سیاست مداران آمدند به امام گفتند این قدر وقتش را صرف مردم نکنند اجازه دهد نخبگان بیایند امام در جواب گفتند من با آنها کاری ندارم با مردم کار دارم

در کار روشنفکران اصلا مسئله اعتقاد مطرح نیست بلکه نوعی رفاقت و همکاری و همراهی مطرح است وگرنه کسانی که از دل و جان برای پهلوی کار میکردند مگر اعتقادی به آن داشتند اصلا مگر می شود اعتقادی به آن داشته باشد؟ پس یک مشکل آن رابطه صحیحی که باید بین ما و روشنفکر باشد است (((همان روحیه خاص روشنفکر))) مشکل بعدی وظایف فردی اسلام است مثل سرب خمر ارتباط جنسی دروغ و... گاهی روشنفکری یافت می شود که اهل اینهاست اما آدم صاف و ساده و نجیب و خوبی است خوب این آدم طبیعیت است که نمی تواند با نظام کار کند مگر با یک گذشت که کار هرکسی نیست(خاطره فردی که با ما خوب بود ولی بعد از دستور حجاب امام به ادارات آمد یک دعوی کرد و رفت که رفت) خوب ما که نمیتوانیم نادیده بگیریم اینها تنها اشکال دارد و نهی شده که حد هم دارد طرف نه مقام می خواست نه وزارت یکک لبخند و توجه و به قول ما طلبه ها یک گعده دوستانه میخواست خوب نمیشود دیگر!!!

یک دلیلی که اینها به انقلاب نپیوستند این بود که انقلاب بساط ایده های آنها را برچید چه چپشان په راستشان هرچه فکر میکردند حقیقت باطل شد خوب اینها رو این مسائل دگم بودند و نتوانستند گذشت کنند و اعتراف

بعضی ها هم انقلاب را خراب کن عیاشی خودشان می دانستند و انقلاب را همراه می و میخانه می خواستند

یک عده انتظار داشتند بشوند ستاره اول انقلاب تا یک اسمی ازشان در فلان محفل نیامد با انقلاب قهر کردند

انقلاب پرخشونت خشن غیر قابل پذیرش روسیه (اکتبر) عده بیشماری از روشنفکران نویسنده و شعرا درجه یک روسیه آن زمان را به خود جلب کرد(تولستوی که از او خیلی خوشم می آید ابتدا ضدانقلاب و فراری بوده اما بعد کتاب گذارزرنجها را درباب انقلاب مینویسد!!!) اما ما یک روشنفکر درجه یک که به ما پیوسته باشد نداریم

حتی کسی داستان نوشت و جنگ را به نفع دشمن تحلیل کرد!!! در صورتی که بهترین آثار در هر کشوری زمان جنگ بوجود می آید میدان روشنفکری میدان مشت و امثال اینها نیست میدان فرهنگ ابزارهای فرهنگی می خواهد

جوان ها خودتان را بسازید

یک عده بعد از سبک هندی که شعرشان هرگز به پایه ی شعرای سبک هندی هم نمی رسد فاصله خیلی زیاد استرویج کردند که صفویه دوران انحطاط شعر است نه شاعر بزرگی مثل صائب متعلق به صفویه است شعری که ما در طول تاریخ نظیرشان را کم داریم بعد از حافظ غزلسرایی به قدرت صائب نداریم خیر اتفاقا دوره صفویه دوره اوج ادب و هنر است من از صفویه دفاع نمی کند شاه بد است در اسلام اصلا مالکیت مردود است

این جبهه خودی بعد از انقلاب در طول این سالها غربال شدند مشکلاتشان دوتا بود یکی همسطح نبودن در تفکرات انقلابی و دوم قدرت غول آسای جبهه مقابل کسانی که در این بدر کبری هستند به یقین همان 313 نفر یاران آن حضرت به حساب خواهند آمد مگر به شهادت یا مرگ صحنه را خالی کنند

فصل ششم: تهدیدات درونی

افراط در هر دو مورد تهدیدات بیرونی و درونی غلط است هر دو را باید به اندازه خود به حساب آورد

کسانی که در داخل از خارج الهام میگیرند و علیه انقلاب کار میکنند هم جز عوامل خارجی هستند

کسانی که به ما انگ توهم توطئه می زنند مثل کسی هستند که در جنگل در بین گرگ هاست و به خیال توهم می خوابد با خیال میکنم دشمن مترصد و موجود از میان نخواهد رفت

عوامل درونی یعنی عواملی که در بین خود ما انقلابیون و ما مومنین است اینها کم نیست زیاد است اگر مشکلات درونی حل شود مشکلات بیرونی مهم نیستند ((تخشون)))

طبق آیه (حتی یغیروا ما بانفسهم) قرآن اگر شرایط را حفظ کنیم کمال است که نعمت از بین برود و پس گرفته شود چنانچه ما اندازه ها را عوض کردیم خدای متعال هم نتایج را عوض می کند

حس میکنم جبهه فرهنگی دچار افت سایش شده انسان سایش پذیر است انسان باید دائم متذکر باشد والا خراب خواهد شد دل و جان ما در برخورد با حوادث روزمره زندگی به طور دائم در حال فرسایش است ثم استقاموا باید خوب ماند و گرنه با یک برهه خوب بودن فرشتگان بر انسان نازل نمی شوند حال چرا جبهه دچار سایش شده است؟ 1/ کم توجهی وزارت فرهنگ: باید یک دفتر گزینشی به سراغ استعدادها می رفت (وقتی در تلویزیون نوجوان خوش صدایی میبینم دلم میلرزد که نکند با تطمیع یکی دیگر به خیل آدم های ناباب اضافه شود) و عوامانه بسنده کردن به همان قدیمی ها که هیكلش درشتتر و ظاهرش چشمگیرتر بود 2/ خودباختگی عناصر ما در مقابل حریف خود: میدید هنرش از او برتر است اما توجه نداشت که شخصیت فلان هنرمند مشهور (که کفش شاه را می بوسد وقتی ازش پرسیدم چه کاری بود گفت هیبت سلطانی مرا گرفت) یک صدم شخصیت او نیست نباید مرعوب شوید و خودباخته آنها آن جوهره ی اصلی شما را ندارند که عبات است از ایمان و خلوص و عقیده حالا چون هنرش خیلی زیاد است ما باید در مقابل او احساس ضعف کنیم؟؟؟ نه آقا اینها کی اند کی اند اینها که انسان در مقابلشان احساس ضعف کند؟ خلاصه در مقابل اینها باید تهاجمی عمل کرد 3/ تردید بعضی از عناصر خودی در اینکه آیا نظام پای حرفهایش هست یا نه (قبول قطعنامه، تعریف بیگانه از یک عنصر سیاسی یا قاتنصاد یا سیاست و...) گاهی این تردید به جا ولی در اکثر موارد بیجا بود فرض

کنید اگر فرماندهان جنگ چنین تردیدی میکردند چه پیش می آمد 4/ کشیده شدن پای عناصر این جبهه به دعوای خطی: اصلا مسئله فرهنگ مسئله سیاسی چپ و راست نیست مسئله ارزش هاست زنده مسئله خط و خطوط را در کارهای فرهنگی اصلا وارد نکنید هر خطی که باشد خط خط است رماقب باشید که مطلقا دیدگاه های خطی را از هیچ طرف به مسائل فرهنگی وارد نکنید که ضربه خواهد زد و مشکل درست خواهد کرد 5/ عامل دنیا و نظاره آن: یکی از شعارهایی که در جمع رفاقتی بود ساده زیستی بود البته این به معنای آبادنکردن دنیا نیست مظهر ساده زیستی امیرالمومنین است که در عین ساده زیستی مرتب کار می کرد و آباد می کرد زهد یعنی غرق نشدن در شهوت ها و هوس های دنیا، جدی نگرفتن لذت های دنیویقربانی نکردن هدف های اصیل در پیش پای دنیاطلبی هاست یکی از مهمترین بخش های نهج البلاغه بخش زهد و بی رغبتی به دنیا استتوقع مردم به جا و به حق از دوقشر روحانی و مسول دولتی در مورد زهد بیشتر است خدای متعال هم بیشتر سوال میکند چون اثر عملشان هم بیشتر است

امروز آن چیزی که باید خیلی از آن ترسید تکالب بر سر دنیاست (مثل دو سگ به جان دنیا افتادن) باید سعی کنیم فرزندان ما مثل جوانان مبارز پابرهنه با اخلاص و بانشاط به دنیا نگاه کنند وقتی پابرهنگان کشور فقرا و مستضعفین حس کنند که خواص سرگرم دنیا شده اند ایمانشان از دست خواهد رفت دنیا هم فقط پول و خانه و خودرو نیست اسم در کردن تعریف شنیدن ستایش شنیدن تمتعات ناروا و نادرست جنسی

فصل هفتم: تهدیدات و تهاجمات بیرونی

اگر کسی خیال کند که جبهه مقابل آدم های متشکل و پیگیر هستند به شدت در اشتباه است جبهه مقابل را افراد بی اراده بی پیگیری بی عرضه اهل نقد و اهل دنیا تشکیل میدهند همگی انسان های دعه ای هستند (ولنگار) اما حرکت منظمی که از سوی اینها انجام می گیرد ناشی از فکر و اندیشه خارج از محیط ادبی و روشنفکری و هنری یعنی از محیط سیاست و امنیت اینها را هدایت می کند خود اینها اصلا نمی توانند تجمع کنند سرکوچکترین مسائل با هم درگیرند البته داخلی ها از خارجی ها هماهنگ تر و فعالتر اند چون در خارج سرگرم عیاشی میشوند اما در اینجا این خبرها نیست

دشمن ایمان ندارد یقین ندارد کیدش کید شیطان است اما تلاشش انبوه ابزارش مدرن و پولش زیاد است خسارتش هم غیر قابل جبران است (ضربه به ایمان نسل جوان)

دو معنای تهاجم فرهنگی: 1/ پناه جستن دشمن بعد از اقتصاد و سیاست به فرهنگ و تولید محصولات فرهنگی به کمک عناصر خود فروخته در مقابل این کار فرهنگی باطل باید کار فرهنگی حق کرد به بعضی دائم می گوئیم به بعضی تکرار میکنیم به بعضی التماس میکنیم بعضی را در اینجا جمع میکنیم به بعضی پیغام می دهیم که کار فرهنگی بکنید 2/ هجمه به فرهنگ انقلابی حاکم بر ذهنیت جامعه مثل مبارزه با طاغوت در زمان ما بدیهی بود که طاغوت بد است اما برای نسلی که طاغوت را ندیده میگویند چرا؟ مگر چه کردند؟ مگر چه عیبی داشت و حسایت مبارزه با طاغوت را از شما میگیرد یا مثل فرهنگ کار و جهاد که میخواهد مجاهد را از جنگیدن خود پشیمان کند یا مسئله زهد یا اصل ولایت

تبادل فرهنگی متفاوت از تهاجم فرهنگی است و هیچ ملتی از آن بی نیاز نیست همیشه تاریخ هم بوده حتی گاهی به تغییر مذهب هم انجامیده مثل اسلام آوردن اندونزی بدلیل رفت و آمد مردم ایرانی تهاجم فرهنگی این است که یک مجموعه اقتصادی و سیاسی برای اسیر کردن یک ملت به بنیان های آن حمله برد تبادل به باروری و تهاجم به ریشه کن کردن فرهنگ می پردازد

در تهاجم مهاجم عناصر بد فرهنگ خود را (لابالی گری) به طرف مقابل میدهد نه عناصر مثبت را (وقت شناسی خطر کردن پرکاری)

چرا قبل از استعمار مبلغان مسیحی به کشورها میفرستادند غارتگران بین المللی چه میفهمیدند مسیح چیست؟ می دانستند که اول باید فرهنگشان را ازشان بگیرند حتی به ایران هم مبلغ فرستادند که البته به کاهدان زدند

تهاجم از کی آغاز شد؟ مشخصا از زمان رضاخان البته قبلش روشنفکران را کاشته بودند و مقدمات را چیده بودند اما انقلاب اسلامی مثل مشتی بر سینه آنها خورد یکباره فرهنگ قناعت همکاری گرایش به دین عدم اسراف و ... به وجود آمد البته عمیق نبود از اواسط دوران جنگ تهاجم باز شروع شد اما حرارت جنگ مانع بود

متوجه شدند ملت قانع صبور و متکی به نفس و متوکل بر خدا باشد با محاصره اقتصادی و نظامی شکست نخورد باید این روحیه ها را از بین برد باید عقبه ما را بمباران کنند عقبه ما در مبارزه با قلدری استکبار جهانی عبارت بود از فرهنگ ما

من از تونع ابزار دشمن در عرصه فرهنگی متوجه اهمیت این موضوع در نگاه آنها میشوم

مسئولین فرهنگی ما در سطوح بالا مردمان خوبی هستند اما از کارهایی که در سطوح میانی میشود بیخبرند از لایه ای که اثر جوانان انقلابی را طرد می کنند و در عوض اثری را که مایه اسلامی ندارد میپذیرد یکی دیگر از کارها اثر ندادن به کارهای انقلابی در مجامع به ظاهر سیاسی جهانیست یکی دیگر از کارها سرگرم کردن جوانان به فساد و شهوترانی است (مثل آندلس)

من از شهرستانها خبر دارم روز و شبی نیست که خبر به ما ندهند دشمن جوان ار دچار شهوترانی می کند و ایمانش را می گیرد در اوایل کار همین جوان گریه می کند اما همینطور او را می برند بچه دبیرستانی ما را حتی راهنمایی ما را همینطور فاسد می کنند

عناصر مومن خودی را هر جا هست گرامی بدارید من به تمام نهاد های فرهنگی عرض می کنم به عناصر خودی تکیه کنید نه اینکه غیر خودی را بندازید بیرون اجازه منزوی شدن خودی ها را ندهید اگر کسی حمله نظامی کرد همین عناصر خودی دفاع خواهند کرد همانطور که کردند در فرهنگ هم اگر کسی بخواهد دفاع کند همین عناصر خودی هستند

کسانی که دین ندارند میهن پرستی هم ندارند ایران را هم دوست ندارند

اگر نسل جوان و روشنفکر و آگاه و روحانی فهمید تهاجم فرهنگی را و آن را دید خود به خود نصف بیشتر قضیه حل است

ما باید در قضیه تهاجم فرهنگی حالت هجومی داشته باشیم نه دفاعی آن فرهنگ غلط است ما در موضع حمله هستیم

من با فرهنگ مکتوب کشور خیلی انس دارم بعضی از مجلات ورزشی را هم می خوانم همان سال های 71 و 72 شروع تهاجم فرهنگی بود

مسئله فرهنگ و صف آرابی فرهنگی در مقابل دشمن را جدی بگیرید این آن چیزی است که بنده هم اگر در این راه کشته شدم احساس میکنم که در رها خدا کشته شده امهرکس در این راه کشته شود در راه خدا کشته شده و هرکس در این راه متحمل زحمت شود در راه خدا متحمل شده

ما برای دفاع از اسلام حرف گفتنی و سرمایه و ذخیره فرهنگی هم زیاد داریم

فصل هشتم : توقع انقلاب از جبهه فرهنگی

بگذارید به خاطر شعار شما بعضی ها از شما اجتناب کنند بعضی ها از روی مسائل اصلی لنقلاب جرات پیدا کردند بحث در کل به نفع ماست ولی بحث های اینها جهتدار و مودبانه است

هنر اسلامی یعنی هنری بامحتوا و هدف اسلامی

مبادا دشمن فضا را جوری بسازد که ما هم احساس کنیم گویا ناچاریم دنبال او حرکت کنیم

در معنای حکمت در آثار اسلامی مطالبی خوانده ایم لکن تجسم این حکمت را در امام دیدیم (کسی که حرف آخر را که ما باید با مقدماتی به آن برسیم در همان اول با یک جمله کوتاه بیان می کند و یک قاعده به دست انسان می دهد مثلا می فرمایند ما برای وظیفه عمل می کنیم نه پیروزی!) مثلا برای پرفروش کردن فیلم کارهایی بکنیم که تکلیف این نیست باید روی اصول ایستاد البته سخت است و عده ی کمتری آنرا بر میتابند اما همینها کم من فئه قلیله غلبت فئه کثیره باذن الله هستند که شما آنها را در این شک نکنید در این هیچ تردیدی نکنید اینگونه است که این فئه قلیله از فئه کثیره که دارای این ویژگی و پایداری نباشد چلوتر خواهد رفت

به قول ابوحاتم رازی راه مستقیم دارای خروجی هایی ست که حرمت خدایند اگر وارد آنها شدید به هدف نمی رسید

هدف انسان این است که به سمت یک هدف والا که عقل و مزاج عقلانی و مادی ما کاملا ممکن نیست باید حرکت کند چرا هرروز میگوییم اهدنا الصراط المستقیم چون در هر قدم راه ما حقیقتا یک انشعاب وجود دارد یک سه راهی یک چهارراهی این صراط مستقیم گاهی ممکن است گم شود گاهی راهی که علی الظاهر مستقیم است به کوره ده ختم می شود گاهی راه اصلی واقعی انحناییدارد شناخت راه مستقیم کار مشکلی است باید از خدای متعال کمک خواست

از این خجالت نکشیم که آنچه غیر اسلامی است نپسندیم ایران 1300 سال است که همه چیزش با اسلام جوشیده اینهایی که در فضای اسلام تربیت شدند همان شاعران و نخبگان این دوران هستند این به یرکت اسلام است به نظر من برای اسلامی کردن فعالیت هایتان قرآن را در مجموعه خودتان رایج کنید قرآن کتاب عجیبیست با آن انس بگیرید افسوس که انسان نمی توند این حساس خود را با کلمات بیان کند ترجمه قرآن نمی تواند مثل قرآن باشد به نظر من چاره کار انس با قرآن است خصوصیت قرآن این است که اگر انسان چند بار آنرا با دقت بخواند به یک برداشتی از آن می رسد بعد انس با نهج البلاغه و بعد صحیفه سجاده البته نگاه سرسری اصلا جواب نمی دهد اگر شما جذاب ترین آیات قرآن را جلو آدم معمولی بگذارید همینطور به آن نگاه می کند و چیزی دستگیرش نمی شود قرآن تدبر میخواید مگر سخن سعدی تدبر نمی خواهد در فضا بودن می خواهد مانوس بودن می خواهد ترجمه اش را انسان میفهمد حکمتش را نمی نوشد

هنر ایرانی از اول تا آخر اسلامی است و غیر از اسلام چیزی ندارد

شما برای یک هنرکند چیزی زیبا تر از هشت سال جنگ با همه حماسه ها نمی توانید بیابید شما در این جنگ حادثه های به مراتب بزرگتر و بارزتر از بقیه حوادث حماسی دنیا می بینید توقع انقلاب توجه هنرکند به این زیبایی هاست که زیاده خواهانه هم نیست

من در باره استعمار هند مطالعه کرده ام کتابی هم ترجمه کرده ام و با سطر سطر تاریخ ایران را مکرر در مکرر خوانده ام ما باینکه مستعمره نبودیم اما به لحاظ فشار انسانی قدرت های اهریمنی وضع بدتری داشتیم ما مستقیما با دشمن روبرو نبودیم رضاخان به عنوان پوشش بود چند روز پیش در سندی خواندم که به سیدضیا گفته من سیاست سرم نمیشود هرچه شما بگویید اجرا میکنم

همینکه گرایش به هیتلر پیدا کرد او را کنار زدند ای کاش دیکتاتور بودند و نان بازوی خودشان را می خوردند مثل نادرشاه هنر باید اینها را نشان میدهد توقع ما بیجا نیست ما میخواهیم هنرمند زیباییها را ببیند

آمریکاییها در ماجرای 28 مرداد میگویند کاریکاتورهایی را آوردیم که باید در روزنامهها چاپ میشد مقالاتی را در چمدان آوردیم که ترجمه شود اینها از هنر استفاده می کنند شما می توانید از این ابزار استفاده نکنید؟ هر پیامی هر دعوتی مادامی که در قالب هنر نیاید ماندنی نیست فرقی هم بین دعوت حقو باطل نمیکند

به نظرم راهتان این است که مخاطب خودتان را خلق کنید نه اینکه مخاطب طرف مقابل را جذب کنید که در اینصورت به فکر تقلید از باطل میافتید اینکار صحیح نیست چون به سایش جبهه خودی کمک می کند ما نباید تابع ذائقه خلق شده تسط غرب باشیم باید ذائقه جدید خلق کنیم

آیا انتقاد از وضع موجود یک ارزش است؟ اصلا چرا از وضع اسلامی و الهی خودمان انتقاد کنیم؟ چرا به خودمان نیش بزنیم؟ اگر همت داریم بیاییم وضع را درست کنیم چرا خرابش می کنیم؟ یعنی چه که ما مخالف سلطه ایم ما نباید نوکر سلطه حق باشیم اگر می خواهیم باسلطه مقابله کنیم با سلطه آمریکا مبارزه کنیم تاریخ را بخوانید کجا چنین دولت مردانی پیدا میکنند؟ سالم خدا ترس مهبین دوست

کار دیگر دشمن طرح چهره های مخالف نظام است آیا ما هم باید تکرار کنیم اینهایی که در جوانیشان هم برای این کشور هیچ نداشتند در زمان فسیل شدنشان ازشان تقدیر کنیم؟ اینها جز اینکه با آثارشان مردم را به فحشا کشاندند مگر کار دیگری کردند دشمن اصرار دارد که از چوب هم آدم بتراشد و معرفی و تجلیل کند

من نمیگویم مخاطبانمان را محدود کنیم مخاطبان ما بشریت هستند من میگویم شما مشخصه خود را در پیامها حفظ کنید و بگذارید مخاطبان این طعم برایش خوشنود باشد برنامه ها باید هم مسلمانی واقعی و هم جذاب و شیرین و زیبا باشد

در زیبایی سرمایه گذاری کنید نگید اینها زروزیور دنیا هستند اینها آخرتند نه دنیا به گردن من در زیبایی کوشش کنید پول خرج کنید گردن من البته نه بیمحتوا بلکه کار حقیقتا زیبایی هنری

برای یک کشور نیروی انسانی همه چیز است اگر انقلاب هایی که الان به پیشرفت رسیده اند را نگاه کنید روی تربیت نیروی انسانی خیلی زحمت کشیده اند اگر انقلاب انسان سازی نکند هیچکار نکرده به قول امام فتح الفتوح یعنی پرورش انسان صالح

در ملت ما صلاح غلبه دارد و پرچم را به دست گرفته و حاکم است و حرکت به سمت صلاح برنامه ریزی شده البته تا صلاح مطلق فاصله بسی طولانیست

آیه من قتل نفسا بغير نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعا و من احیاهما فکانما احیا الناس جمیعا بالاترین تاویلش طبق روایت هدایت و ضلالت یک انسان است

یا علی لئن یهدی الله علی یدیک رجلا خیر لک مما طلعت علیه الشمس و غربت ولک و لائه

مقوله دین دولتی دین بخشنامه ای و توصیه اخلاقی با زور سرنیزه را نباید کرد و هیچ آدم عاقلی نمی کند کسانی که به اینها مشتبث میشوند از عقل سالم محرومند

نکته بعدی ابتکار و نوآوریست همه قدرت خود را به کار بیندازید برای اینکه حرف حق را با شیوه نو با زبان جدید و با استدلال های تازه بیان کنید یک حرف را دوجور می توان زد حتی یک متن را میشود کسل کننده یا مهیج خواند میتوان حرف جدید تولید کرد فکر نکنید هرچه حرف بوده تمام شده تا زمان ظهور هزاران متفکر از همین منابع ما هزاران حرف جدید میتوانند بیرون می آورند

حتی در فقاقت استدلالی که بسیار پیشرفت داشتیم افراد معمولی نه مثل علامه حلی میتوانند با دقت و تامل حرف تازه بزنند چه برسد به تفسیر و معارف و اصول و اخلاق و آداب زندگی و سیاست و حکمت عملی و ... اینها را باید از قرآن و احادیث در بیاوریم ابتکار در استنباط و کشف مفاهیم قرآنی و بعد در لباس ها و شیوه های گوناگون بیان کردن به هر حال کار فرهنگی هیچوقت در این کشور زیاد نیست

کار فرهنگی باید هوشمندانه باشد انبوه کار فرهنگی مهم نیست بلکه انتظام و چیده شدن و هرکار را سر جای خود انجام دادن مهم است هدف کار فرهنگی باید روشن باشد که باید عبارت از شعارهای اصلی و پایه های انقلاب باشد بعد باید توجه کرد کار ناظر به هدف باشد بعد باید به دنبال افزایش کیفیت و زیبایی و شیوایی بود

ما اعتقادمان این است که بهترین راهی که میتواند هدایت الهی را بر جان ها بنشانند یک تشکیلات است تشکیلات یکی از فرائض هر گروه مردمی است (تشکیلات یعنی نظم تقسیم کار ارتباط و اتصال)هیچکاری در دنیا بدون تشکیلات پیش نمیرود در تشکیلات فرد در جمع حل می شود که این عین بازیافتن به معنای حقیقیست از آدم کم نمی سود که اضافه می شود (حبه قند و آب) باید تشخص و فردیت خود را از دست داد البته فرد گرایی از ابتدا در شرق بوده (ورزش و موسیقی) ولی اسلام نقطه مقابل این است عبادت که ظاهرا شخصیت را میگوید جمعی انجام بده

گم شده ی واحد اساس تشکیل یک تشکیلات

اخلاق در ماشین قواعد واحکام دین مثل روغن است که از برخورد و سایش و آسیب دیگر قطعات جلوگیری میکند دو تعلیم اخلاق به ما : 1/ از بین بردن رذایل 2/ بوجود آوردن فضایل هر دوکار باید به موازات هم صورت گیرد

عجب یعنی خودشگفتی از کار خود راضی و خوشنود بودن که باعث میشود توقع تشکر از دیگران داشته باشد باید همه قدرش را بدانند دیگر! این را با نگاه به جهادی ترها علاج کنید یا با بزرگ دیدن عیب خودتان

کبر گاهی ظاهری است مثل سلام نکردن توقع سلام از دیگران اخم کردن طلب کاری گاهی هم رندانه و موزیانه در دلش در مغزش قایم میشود طاهرا خیلی مهربان اما باطنا متمنر و متکبر است برای علاج باید ضد آن را انجام دهد مثلا بلند صلوات بفرستد یا بگوید مستراح را من می شویم اینها تدریجا ادم را خاکسار میکند

مقابله با بد اخلاقی ها در تشکیلات نباید موضع انفعالی (افتادن در جو طرف مقابل و مجبور به پاسخ دادن) باشد تا جایی که وظیفه در دفاع از حق خود نمیشود قطعا و حتما نباید نقش انفعالی در مقابل بد رفتاری ها و بد اخلاقی دیگران بکنیم و به این ترتیب هست که صمیمیت ها برقرار میشود همکاری و همراهی و روابط دوستانه و برادرانه هرچه بیشتر میشود

امام صادق ع 3 خصوصیت لازم برای هر جمع تا سست نشوند و مورد شماتت دشمنان قرار نگیرند : 1/ ترک حسد تا دسته دسته نشوند 2/ رفت و آمد و دیدار تا بینشان الفت برقرار شود 3/ همکاری تا به عزت برسند

اختلاف سلیقه ها را کنار بگذارید و به دنبال وجوه مشترک بگردید مشترکات بین ما زیاد است

در زمینه کار سازمانی و تشکیلاتی از کاغذبازی بهره‌ییزید دیگر اینکه تشکیلات را حجیم تشکیلات پر حجم مثل بدن بزرگی که قلب ضعیفی دارد «قلیل بدوم خیر من کثیر ینقطع»

آفت بعد عجله است احساس اینکه دیر شده و شتاب و سرعت باید داشت یک لحظه تانی جایز نیست اما یک قدم با عجله هم موجب سرنگونی می شود

وظیفه ما تعمیق بخشیدن به معارف مردم است خط اساسی و اصیل دست مردم بیفتد غیر قابل ضربه بشوند واکسینه بشوند

پیغمبر ص رحم الله امرء عمل عملا فاتقنه کار را باید جدی گرفت محکم انجام داد نگذارید در این کاری که انجام میدهد اندک خللی هم بوجود آید میفیت که بالا رفت ارزش کار هم بالا می رود هم ارزش دنیایی هم خدایی و الهی اگر 990 کیلومتر را بادقت ولی 10 کیلومتر را بیدقت برانید کار انجام نشده است اتقان یعنی این یعنی نگذارید در هیچ گوشه کار اشکال بوجود بیاید

باید طلبگی کار کنیم باید فقیرانه کار کنیم نه اینکه دنبالش نروید بروید ولی اگر نشد ره چونان رو که رهروان رفتند یعنی با همون کمبود و فقر

دکان اول نه دوم نه دکان سوم مسجد ما است همان دکان که تبدیل به مسجد شده بود در مشهد مرکزی برای حرف های نو برای مذهب شده بود الان هم می شود باید به درون و استعدادهای خودمان تکیه کنیم سختی ها هست اما باید با همین موجود ها کار را پیش ببریم آقای خلخالی به بزاز میگفت من دویست تومن موجودی دارم برایم قبا و لباده بدوز تمام تلاشتان رو بکنید و استعدادها را به کار بیندازید

فصل نهم : استنتاج

شما حرکت را علی باب الله و کتوکلا علی الله و قاصدا لوجهه الکریم انجام دهید تا انشاءالله خدا از شما قبول کند اگر قبول کرد از همه اینها عظمتش بیشتر است غصه و درد آنجاست که تلاشی بکنیم اما خدا آنرا قبول نکند به خاطر اینکه اخلاص ما در آن کم است مخلصا موقنا و متوکلا علی الله راه بیفتید خدای متعال کمک خواهد کرد هم کمک مادی و هم کمک عیر مادی البته گاهی هم خدا کمک مادی نمیکند زکریا نبی را با اره به دونیم کردند

الهی ما اظنک تردنی فی حاجه قدا فنیت عمری فی طلبها منک انشاءالله این حاجت کسب رضا و مغفرت الهیست

باید لاریب فیه باشد عقیده مان آنوقت خواهیم دید سحر به معجزه پهلو نزد دل خوش دار دیگر غصه نخورید (آنچه نزد شماسست معجزه و بقیه سخر است) ما باید این ید بیضا را از جیبمان دربیاوریم این همان ابتکار را لازم دارد

آنجایی که نوشته های شما حاکی از اخلاص است آن نقطه انسان را تکان می دهد

دوران سخت مبارزه و جنگ را که به یاد می آورم حقیقتا آن سختی ها و محنت ها با خودش لذت خاص داشت که در دوران عافیت قابل متصور نیستان لذت معنوی ناشی از محبت و عشق و تلاش عاشقانه یک انسان به سمت هدفی است که محبوب و معشوق اوست

صحنه صحنه ی وسیعیست همه جایش می شود حضورداشت هر جا که باشیم بایستی تصمیم را براین قرار بدهیم که با هکاهنگی کامل به یاد امام به سمت هدف ها حرکت کنیم

باید همه خودمان را برای خدمت در هر جایی و هر کاری آماده کنیم (داستان چایی ریختن در شورای انقلاب)

من هیچ صندلی خاصی در هیچ جایی ندارم (هر جا نیاز باشد آماده ام) وارد اتاق می شوم و هر جا خالی بود مینشینیم اگر مجموعه تشخیص داد باید به صلی بهتر بروم می روم و گرنه همانجا کار میکنم نباید از قبل صندلی مشخص کنیم و اگر به ما جایی دادند خوشحال و اگر ندادند قهر کنیم دزر مجموعه انقلاب تکلیف ما این است در جبهه یکی بلانکارد میگیرد یکی آر پی جی

در جمهوری اسلامی در هر جا قرار گرفتید همان جا را مرکز دنیا بدانید و آگاه باشید که همه کارها به شما متوجه است

فکر من این بود که بعد از امام بروم گوشه ای کار فرهنگی کنم وقتی از من میپرسیدند بعد از ریاست جمهوری چه کار میکنی گفتم اگر امام بگوید برو سیاسی عقیدتی گروهان ژاندارمرسی زابل شو دست زن و بچه را میگیرم کیرتموالله این را راست می گفتم یعنی زابل برای من مرکز دنیا میشد در این صورت خدا به کارماغن برکت خواهد داد

برای همیشه خودتان را آماده نگه دارید تا انقلاب هر جا که اقتضا کرد از شما استفاده کند این یادگاری را با هم داشته باشیم چه اشکالی دارد که انسان نردبانی برای دیگری شود تا او دستش به جایی برسد اگر مصلحت انقلاب بود باید چنین کاری هم کرد صداقت و اخلاص خیلی مهم است اگر نباشد ممکن است کارش ضرر هم بزند

شما میتوانید مصداق شجره طیبه شوید با هرچه نورانی تر کردن خود ممکن است بالاخره ما باید خودمان را نورانی کنیم ما دائم به نورانیت احتیاج داریم مخصوصا شما که دیگران را هدایت میکنید در معرض کثیف شدنید باید معراج کنید این معراج همان نماز است همان ذکر است توجه به خداست به خصوص اجتناب از گناه است بهترین مایه نورانیت همین پرهیز است اگر سرماخورده ای پرهیز نکند هرچه هم داروی مقوی بخورد ممکن است اثر نکند

در زمینه فرهنگی هر جا احساس کردم امیدی هست با انجا ارتباط گرفتیم و اگر ممکن است کمکی بشود

بچه مسلمانها به همان اندازه که میدان گرفتند و تشویق آثار خوب دادند

یکی از دلایل موفقیت توده ادبیات قوی (کانون نویسندگان) و سازماندهی دارای استاندارد جهانی

جریان فرهنگی کشور با همه این ناسازگاری ها بی که میشود از لابه لای این پیچ و خم های سخت عبور می کند و رشد می کند انک کادح الی ربک کدحا فملاقیهمن این رشد را میبینم

هرچه بار سنگینتر و هرچه غم بیشتر و غصه و دغدغه کار بیشتر تاثیر بر مخاطب بیشتر البته اجر آن بیشتر

این فاصله بین ولادت و گورستانی که ما طی میکنیم اساسا برای این است که ما بتوانیم زندگی بعد را بسازیم حالا اگر بیاییم در همین روال زندگی در عالم شعر و ادبیات و موسیقی و نقاشی و گرافیک و داستان نویسی و هنر کاری پیدا کنیم که هم شاد شویم هم وظیفه را انجام دهیم هم سرنوشت ملت را تحت تاثیر قرار دهیم هم یکسری را هدایت و هم رضای الهی خوب چه چیز با این برابری می کند؟ این والاترین این بهترین است

شما گام بردارید پیش می روید والذین جاهدو فینا لنهیدینهم سبلنا ولینصرن الله من ینصره

من کان لله له هرکس برای خدا کار کند خدا هم تمام امکانات و علم و قدرت و سنت خودش را در خدمت او قرار می دهد

بدانید من مجموعه شما را به طور خاص هر شب دعا میکنم حتی در دعا از بعضی اشخاص و گروه ها نام میبرم

واقعا شاید کمتر باری پیش آمده که من آثار شما را بخوانم و برای عواملش از ته دل دعا نکنم

اگر همه تصمیم بگیرید که اینکار را ببوسید و بذارید کنار عقیده من این است که بار خدا زمین نمیاندمیدان خالی نمیاند ولی
بالاخره کار تاخیر می یابدالبته وقفه در کار خدا نارواست

گردونه الهی دارد روی غلتک میرود ما عقب میمانیم یا پرت میشویم از آن عرابه عظیم